

گزارش روز

پرسه‌گردی چند زن در خط مقدم

● علی ورامینی: با این همه پول چه کار نمی‌شد برای این مردم و این فرهنگ کرد؟ این اولین سوّالی بود که بعد از تماشای «دسته دختران» به ذهنم آمد. فیلمی که خلاف ادعایش خیلی دست خالی است، خیلی دست خالی و به گمانم نه سفارش‌دهنده را راضی می‌کند نه مخاطب و نه حتی خود سازنده را.

مخاطب را به یک دلیل ساده راضی نمی‌کند؛ فیلم داستان ندارد. «دسته دختران» اصلا شروع نمی‌شود که بخواهد نقطه عطف داستانی داشته باشد. پنج زن و دختر محو، حدود دو ساعت در یک فضای جنگی و زیر بمباران در حال پرس‌سزانی هستند و می‌خواهند تأثیرگذار باشند. تأثیرگذاری که از جنس دیگر زنان پشت جبهه نیست و می‌خواهند که دوش به دوش مردان در خط مقدم بجنگند. بعید می‌دانم در آن زمان، ارتش کشورهایی هم که به صورت رسمی زنان را استخدام می‌کردند، از آنان در خط مقدم استفاده می‌کردند یا حتی گروه‌های پارتیزانی. بگذریم، این زنان چه ویژگی ممتازی مثلا نسبت به آن پرستار بیمارستان خرمشهر یا آن دختری که مشغول بریدن پارچه کفن در پشت خط مقدم جبهه هستند، دارند که می‌خواهند به جنگ تن به تن بروند؟ جوابی که فیلم به ما می‌دهد این است: «هیچ».

یکی از زن‌ها به نام خانم کمالی (با بازی نیکی کریمی) در ترومای ازدست‌دادن فرزندانش مانده است؛ «خیلی هم مانده». فیلم مدام می‌خواهد این را در حلق مخاطب کند. ما فقط دو چیز از زن که فرمانده خودخوانده دسته دختران است می‌دانیم، یکی همان که کودکشان را در حادثه تروریستی از دست داده و دیگر اینکه خانم معلم است. خانم معلم هیچ ایده‌ای برای اینک که در جنگ است، ندارد و بدتر از آن هیچ دلیلی برای میل مبهمش به اینکه وارد فاز عملیاتی و جنگ تن به تن با دشمن شود. او هسته گروه است و بقیه گرد او جمع شده‌اند، محو بودن او، میل و ایده‌اش کل گروه را بلامعنا می‌کند چراکه اوست که می‌خواهد راه را نشان دهد. در بهترین حالت خانم کمالی یک زن است که از میل، ایده و همه چیز تهی شده که می‌خواهد بمیرد و به بچه‌هایش وصل شود. در این حالت هم سوّال پیش می‌آید که چرا بقیه را با خود همراه می‌کند؟ شکل‌گرفتن شخصیتی که قرار است هسته مرکزی داستان باشد با بازی بسیار بد نیکی کریمی کامل می‌شود. بازیگر بسیاری از اوقات از خاطرش می‌رود که معلم ساده خرمشهری است و به نقش‌های مرسوم تهرانی‌اش بازمی‌گردد. معلق‌بودن شخصیت و نبود ابعادی از آن در فیلم‌نامه هم در این بازی ابتدایی بی‌تأثیر نیست.

نفر دوم گروه از اولی هم فاجعه‌تر است. وجهه‌ها بازی «پانتهآ پناهی‌ها» زنی است که به سمت ماشین شوهرش شلیک می‌کند و می‌گوید عرق خور و قمارباز است و فلان و بهمان، عصر همان روز بدون اینکه اتفاقی افتاده باشد یا دیالوگی بین این دو شکل گرفته باشد به سمت شوهرش بال‌بال می‌زند و دست در

دست او مردمانی را از مهلکه نجات می‌دهد. نفر سوم گروه، سسیم، هم بازی فرشته حسینی همان ایراد اساسی را دارد که چرا اینجااست و دنبال چه چیزی است. داستان می‌خواهد به ما بگوید که او هم نخواست‌ه از دو برادرش که در خط مقدم هستند، عقب باشد، اما خب چرا؟ می‌خواهد در کنار آنها باشد؟ احساس مسئولیتش است؟ چرا در تقسیم وظایف جبری، اینکه او پیش مادر مریض و پدرش باشد و برادرانش بجنگد، نقش خود را ناچیز و کم دیده و می‌خواهد کار تأثیرگذار کند و آن کار را تأثیرگذار نمی‌داند؟ ویژگی منحصربه‌فرد او چیست که این توانایی را در خود می‌بیند که می‌خواهد چیزی سواى دیگر زنان در پشت جبهه باشد؟ این سوّال‌ها را البته که نویسندگان فیلم‌نامه قبیل از آغاز اولین دیالوگ و اولین پلان باید طرح می‌کردند و جواب‌ها را در قالب شخصیت به ما ارائه می‌دادند که از قرار معلوم چنین دغدغه‌ای نداشتند. دو دختر دیگر هم در این گروه هستند که اساسا معلوم نیست از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند.

این از گروهی که انکار سازندگان آن قدر مبهوت و جذب ایده اولیه؛ اینکه چند زن را در جنگ تحمیلی نشان دهیم، شده‌اند که بقیه چیزها را به کل فراموش کرده‌اند. همین گروه در هوا، گروهی که اعضایش نه به صورت فردی هویت دارند و نه حلقه اتصال‌دهنده به هم، کل ۱۱۲ دقیقه فیلم فقط در حال پرسه‌زنی است. البته که نویسندگان فیلم‌نامه قبیل به مخاطب منتظر سکانس بعدی باشد. باییم گمان کنیم که نظر فیلم‌ساز نه فیلم داستانی بوده و نه شخصیت‌پردازی در روایت مورد نظرش حائز اهمیت. فکر کنیم که فیلم می‌خواسته با پرسه‌گردی چند زن در جبهه روایت زنانهای از سقوط خرمشهر و عمق فاجعه به ما بدهد و اساسا قرار هم نیست دسته دختران با مخاطب عامی که قصه دوست‌دار و در قضا در زائر جنگ بیشتر دنبال داستان است، ارتباط برقرار کند. اینجااست که به نظر دسته دختران، فیلم‌ساز را هم راضی نکرده است؛ فیلم‌سازی که در تلاش است تا از جنگ اولدوزلی‌زدایی کند و تصویری ضد جنگ بسازد. کار اولی را نمی‌تواند تمام و کمال انجام دهد، چراکه جاهایی باید با دل سفارش‌دهندگان راه بیاید، یا چیزی اضافه کند یا چیزی از آنکه فکر می‌کند درست است کم کند. گیج‌بودن فیلم احتمالا ربط به این نیست، در نهایت هم وقتی نه نظر کامل سفارش‌دهنده اعمال شود و نه مخاطب‌پسند باشد، فیلم او را هم ناراضی می‌کند. و سوّال اصلی درباره این فیلم کماکان همان است، واقعا با این همه بودجه چه کار نمی‌شد کرد؟

بهناز شیربانی: «برف آخر» تازه‌ترین اثر امیرحسین

عسکری است. فیلم‌سازی که پیش از این با ساخت فیلم نخستش «بدون مرز» در جشنواره‌های جهانی خوش درخشید و امسال با دومین اثر سینمایی‌اش که فیلم سخت و ویژه‌ای است، در چهلمین جشنواره فیلم فجر حضور دارد. عسکری از جمله فیلم‌سازانی است که او را با وسواس‌ها و انتخاب سوژه‌های متفاوت می‌شناسیم و «برف آخر» هم تجربه‌ای دشوار و چالش‌برانگیز برای تمامی عوامل آن است. «سه‌سال ونیم پیش تحقیق را شروع کردم، به دنبال فضایی بودم که برف داشته باشد، هرچه نگاه می‌کردم می‌دیدم ساختار شهرها شبیه هم است و آنچه را که می‌خواهیم به ما نمی‌دهد، در نهایت به شهر کیاسر رسیدیم اما همه فیلم در آنجا فیلم‌برداری نشد، به سمتی رفتیم که شرایط برای فیلم‌برداری مناسب باشد. به شهری به نام ریمه رفتیم که زمستان بسیار سخت و سردی داشت، من معتقدم برای اینکه فیلم سخت ساخته شود، نیازمند یکسری چریک و افراد سخت هستیم که این رهبر در این فیلم امین حیایی بود، من خیلی علاقه نداشتم که بازیگر چهره داشته باشم اما امین حیایی به من ثابت کرد که تو می‌توانی بهترین بازیگر باشی اما در کنار فیلم هم باشی». این بخشی از صحبت‌های عسکری در نشست خبری فیلمش در توصیف سختی‌های کار و همراهی بازیگری است که عمده‌ترین بار فیلم به دوش او بوده و زمان زیادی را برای رسیدن به نقش و همراهی با گروه صرف کرده است. امین حیایی، بازیگر نقش نخست این‌سن فیلم سینمایی، بخش دیگری از توانایی‌اش را در این فیلم سینمایی به رخ کشید و بسیاری نام او را در فهرست برترین بازیگران جشنواره چهلّم قرار دادند. به بهانه حضورش در این

فیلم سینمایی با او گفت‌وگویی کوتاه داشتیم که شما

را به خواندن آن دعوت می‌کنیم:

کامنیای انتخاب شما برای حضور در این فیلم، سوژه بود یا شخصیت یوسف؟

هم سوژه و هم شخصیت هردو مبنای انتخابم بود.

کامشما بازیگری هستید با طیف انتخاب‌های متفاوت و البته پیش‌بینی‌ناپذیر. هرچند باید به این نکته هم اشاره کرد که اصولا از حضور در نقش‌های سخت استقبال می‌کنید. «برف آخر» فیلم سختی است و البته حضور شما با چنین نقشی که دشواری‌هایی در اجرا دارد، بسیار چشمگیر است. نکته دیگر هم این است که اساسا تجربه‌گرایی از جمله خصوصیت‌های شما در

گفت‌وگو با امین حیایی بازیگر فیلم «برف آخر»

خودم را به چالش می‌کشم



انتخاب‌هایتان است. کمی درباره مسیر پیش‌رو در سینما صحبت می‌کنید؟

بازتاب بازی‌کردن در چنین فیلم‌هایی معمولا آدم را تشویق می‌کند که بار دیگر در این جهت قدم‌برداری و سراغ فیلم‌هایی با این سبک و چنین ژانرهایی بروی. قطعا حضور در فیلم‌هایی از جنس «برف آخر» چالش‌ها و سختی‌های خاص خودش را دارد. اما من انتخاب می‌کنم و جلو می‌روم. از طرف دیگر قطعا تفاوت نقش‌ها و فیلم‌نامه هم در انتخاب برایم تأثیرگذار است. مواردی مثل اینکه فیلم‌نامه کلیشه‌ای نباشد و همه چیز اورچینال و جدید باشد و اتفاق‌ها یو رقم برنیم. همیشه در چنین چالش‌هایی سعی می‌کنم خودم را امتحان کنم و به آن تن می‌دهم. البته در انتخاب‌هایم به نکته‌ای دیگر هم دقت می‌کنم، اینکه به‌هرحال

شکوه علفزار



دراماتیک، آن چیزی که حتی شاید پرتنگ‌تر از متن به چشم بیاید فرامتنی است که بی‌تردید افزون بر قهرمان، برای هر بیننده‌ای هم که در طول زندگی خود با آن مواجه شده است، گیرم نه در این حد و اندازه‌ها که یک تصمیم جان و آینده و سرنوشت انسان یا انسان‌هایی را به مخاطره بیندازد ولی به هر حال قابل لمس است و باورپذیر. بازی‌رس (با بازی فوق‌تماشاکران فیلم که به هر حال از بسیاری با وجدان، سعی می‌کند با کمترین گذر از اخلاقیات و آن‌چنان که بعدها بتواند با عذاب وجدان خود کنار بیاید سر و ته پرونده حساس تعرض در باغ را به شکلی هم بی‌اورد تا با کسب رضایت دادستان، هم ماجرای مرگ اتفاقی کودک در پرونده قبلی‌اش مخومه شود و هم در مسیر انتقالش به تهران مشکلی پیش نیاید اما پای شکایت زن جوان (با نقش آفرینی سارا بهرامی) که به میان می‌آید همه چیز را تغییر می‌دهد و بازی‌رس در منگنه عجیبی قرار می‌گیرد که دیگر با مصلحت‌اندیشی و کخدانمشی نمی‌تواند از آن بگریزد. کارگردانی کاظم دانشی به‌خصوص در سکانس‌های پس از آن تحت فشار قرارگرفتن بازی‌رس، کم‌نقص و متناسب با آن چیزی است که متن طلب می‌کند. اضطراب درونی قهرمان و مستاصل‌شدنش در آن وانفاسی که تظلم‌خواهی زن مورد تعرض از یک سو و فشار دادستان و شهردار از سوی دیگر برای مخومه‌کردن پرونده (بنا به ملاحظات شغلی و سیاسی) رقم زده‌اند به خوبی در حرکات سریع دوربین و ضرباهنگ پرشتابی که در مرحله تدوین اعمال شده، دیده می‌شود. نوعی هارمونی کم‌نقص فرم و محتوا تا آن جهان داستانی ملتهب و پرتشویش در بهترین حالت ممکن شکل بگیرد و البته در این میان

برای مردم عزیزمان فعالیت می‌کنم و باید دل طیف دیگری را که شاید مخاطب چنین فیلم‌هایی نباشد هم به دست بیاورم. به همین دلیل سعی می‌کنم هر دو طیف مخاطب عام و خاص سینما را لحاظ کنم و ترجیح می‌دهم سالی یک فیلم شبیه «برف آخر» بازی کنم و در بخش‌های دیگر هم بتوانم ذائقه مردم عزیزمان را که مخاطب فیلم‌های این چنینی نیستند، تأمین کنم.

کامیرحسین عسکری کارنامه قابل دفاعی دارد و «برف آخر» هم فیلم تأثیرگذاری است. در رسیدن به نقش یوسف تا چه حد تابع راهنمایی‌های او بودید و مقدر از این شخصیت با خلاقیت خودتان تصویر شد؟

من در چند سال اخیر، فیلم‌هایی بازی کردم که برخی به جشنواره راه پیدا کردند. همواره سعی کردم تمام توانم را بگذارم تا چیزی را که کارگردان می‌خواهد، اجرا کنم و به نکاتی که در ذهن کارگردان است، برسم و شخصیت را به ایدئال کارگردان نزدیک کنم. وقتی ایدئال کارگردان از شخصیت مورد نظر را متوجه می‌شوم، از این مرحله به بعد، متوجه روند حضور شخصیت در فیلم می‌شوم و زاویه دید خودم را به کارگردان نزدیک می‌کنم و می‌توانم باری را هم به من نقش اضافه کنم. مقصودم بخش‌هایی است که از زاویه دید خودم هم احساس می‌کنم به نقش کمک می‌کند و در جهت بهبود فیلم‌نامه و بهترشدن سکانس‌هاست، در این مسیر معمولا نظرات خودم را مطرح می‌کنم و کارگردان هم وقتی متوجه می‌شود نظراتم را در جهت بهبود کار است، می‌پذیرد. این مسیر در «برف آخر» هم طی شد. اما تا جایی که امکان دارد، در ابتدا سعی می‌کنم نقش را توسط کارگردان به دست بیاورم و به آن برسم و بعد اگر نیاز بود، نظرات خودم را درمورد نقش اعمال کنم.

ستاره پسبانی نقشش را بازی می‌کند دور از چشم همسر متعصبش با پزشک همکارش در بیمارستان رابطه برقرار کرده و به همان باغی رفت‌وآمد کرده که محل وقوع اتفاقات ناخوشایند بعدی بوده است. حالا با پیگیری خواهر دیگر (سارا بهرامی) برای بستن پاتیک‌های زن قضیه پیچیده‌تر شده و امکان آبروریزی‌های بعدی به وجود آمده است، با این شرایط حالا دیگر فقط بازی‌رس نیست که بر سر دوراهی تصمیم میان انتقال به تهران و خلاص‌شدن از رفت‌وآمد و ارجاع‌داده‌شدن به نهادهای نظارتی یا ماندن در مسیر اخلاقیات و اتخاذ تصمیم درست قرار گرفته است و علاوه بر او، دختر مورد تعرض قرارگرفته نیز درست بر سر دوراهی بسیار دشواری قرار گرفته که طردشدن از سوی خانواده شوهر و ازدست‌دادن حضانت فرزند یک سوی آن است و ادامه در خواست تعقیب متعرضان و اجرای عدالت ضلع دیگری را تشکیل می‌دهد، به عبارت دیگر از نیمه‌های درام به بعد، ما با قرارگیری دو کاراکتر در مقابل چالش‌هایی سخت روبه‌رو هستیم که حسابی نفسمان را می‌گیرد، یکی از امتیازات ارزشمند فیلم که مطمئنا انرژی و خلاقیت بسیاری برای رسیدن به آن صرف شده تا تماشاگر در یک جهان داستانی چندبعدی و پیچیده قرار بگیرد و همه سر آن در موقعیت همدان‌پنداری با یکی از کاراکترها بوده و به جای او در برابر وضعیت‌های بفرنج بروزکرده تصمیم بگیرد و واکنش نشان دهد. جالب اینجااست که فیلم‌ساز حتی از کاراکترهای فرعی‌تر داستان هم غفلت نکرده است به عنوان مثال کاراکتر زن شهردار و مادر مذهبی دختران مورد تعرض قرارگرفته به عنوان یک زن سختن عاقبت اندیش و مص‌بر حفظ آبروی خانواده سعی در ماست‌مالی و قانع‌کردن عروسش به رضایت دارد اما در انتها او هم در همان مسیر چالش‌برانگیز تصمیم به مصلحت با اتخاذ تصمیم سخت قرار می‌گیرد. در برابر این همه امتیاز غیرقابل انکار که فیلم را در جایگاهی قابل اعتنا قرار داده است کاش فیلم‌ساز در شاخ و برگ‌های فرعی کار هم دقیق‌تر و سنجیده‌تر عمل می‌کرد و مثلا خط داستانی فرعی پیگیری مرد و زن جوان برای گرفتن شناسنامه دترچپه به شکلی پرداخت می‌شد که خط و ربط حساب‌شده‌تری با خط اصلی درام داشت، در یک لحظ فعلی تمهید این خط فرعی تنها به کار تکمیل شخصیت‌پردازی بازی‌رس و شرایط خاص شغلی او می‌آید و آن‌گونه که باید و شاید با کلیت قصه عجین نشده است اما با این همه فیلم آن‌قدر خوب هست که حتی از این ناحیه هم لطمه چندانی نخورده باشد.

دریچه

نگاهی به فیلم ضد

شخصیت‌پردازی جذاب

● امیرمحمد بهامیر: گروهک منافقین از آن دست سوژه‌هایی هستند که وجود نامشان در یک فیلم ما را با این مسئله روبه‌رو می‌کند که به احتمال زیاد باید شاهدی اثری درباره نفوذ و ترور باشیم، زیرا این گروهک فجایع و کشتارهای بسیاری را علیه مردم ایران انجام داده‌اند. در سال‌های اخیر به‌ویژه در دهه ۹۰ و ادوار مختلف جشنواره فجر بیشتر شاهد هستیم که منافقین پای ثابت فیلم‌های سیاسی ما شده‌اند. «ضد»، «سیانور»، «ماجرای نیمروز»، «رد خون» و «امکان مینا» از جمله همین آثار سینمایی هستند که سوژه منافقین را برای پرداخت‌های عمدتا عاشقانه خود انتخاب کرده‌اند. نکته جالب آن است که در سریال‌های تلویزیونی صداوسیمایز اگر نامی از منافقین بیاید، قطعا با یک اثر ملودرام سیاسی طرف خواهیم بود؛ سریال‌هایی مثل «خانه امن»، «ترور خاموش» یا «ارمغان تاریکی». اما شاید نکته جالب‌تر در پشت پرده این آثار وجود یک نام آشنا باشد و آن نام کسی نیست جز حسین تراب‌نژاد. فیلم‌نامه‌نویس مشهور سینما که بیشتر فیلم‌نامه‌هایی را که در بالا ذکر کردم، باید متعلق به او دانست؛ فیلم‌نامه‌نویسی که داستان‌هایش ارتباط تنگاتنگی با مسئله نفوذ و حضور منافقین دارد. به‌خصوص در دو اثر «ضد» و «ماجرای نیمروز: رد خون» که او قصه آنها را نوشته است. البته مسئله وقتی جالب‌تر می‌شود که او در بازنویسی فیلم «سیانور» نیز حاضر بوده است؛ فیلمی که به اعتقاد بسیاری بهترین اثر درباره منافقین است. اما تراب‌نژاد امسال با فیلم «ضد» در جشنواره فجر چهلم حضور دارد؛ فیلمی که احتمالا باید آن را در صدر لیست بهترین آثار درباره مسئله نفوذ منافقین در اوایل انقلاب دانست، فیلمی که شاید جایگاه «سیانور» را نیز در ذهن مخاطبان بگیرد. «ضد» نشان می‌دهد که چگونه منافقین در اوایل انقلاب با آغاز فاز مسلحانه و ترور مقامات و چهره‌های شاخص انقلاب از طریق مأموران نفوذی خود عمل می‌کردند. نمایشی صریح که آن را قبل‌تر اما با کمی ملاحظه در فیلم «ماجرای نیمروز: رد خون» دیده بودیم. اثری که مهدویان آن را کارگردانی کرده و نشان می‌داد که چگونه منافقین حتی در نیروهای امنیتی ایران نیز نفوذ کرده بودند؛ اما این را که چرا «ضد» به لحاظ محتوایی اثری خوبی است، باید این‌گونه پاسخ داد که در طول فیلم شما با شخصیت اصلی داستان، یعنی یک مأمور نفوذی در ساختمان مرکزی حزب جمهوری اسلامی، همراه خواهید شد. شخصیت‌پردازی جذابی که حسین تراب‌نژاد آن را با مهارت انجام داده است؛ شخصیتی که گاهی می‌ترسد، گاهی تردید می‌کند، مخفی‌کاری می‌کند و حتی عاشق می‌شود. وجود همین شخصیت است که مخاطب را در مقابل داستانی خوب قرار می‌دهد و ترکیبش با بازی دیگر بازیگران فیلم مخاطب را در سالن سینما نگه می‌دارد. ترکیبی که در «رد خون» و «آبادان یازده ۶۰» خود را نشان داده و تراب‌نژاد دوباره از همان ترکیب موفق در فیلم «ضد» نیز استفاده کرده است، ترکیبی که با کارگردانی امیرعباس ربیعی که او نیز تجربه ساخت آثاری درباره نفوذ را دارد، همراه شده است. ربیعی در حالی با دومین تجربه خود در جشنواره چهلم حاضر شده که در تجربه اول خود با فیلم «لباس شخصی» به سراغ حزب توده پس از انقلاب اسلامی رفته بود؛ تجربه‌ای که متأسفانه تنها در جشنواره دیده شد و هنوز خبری از اکران آن وجود ندارد. سرنوشتی که امیدواریم به سراغ دومین فیلم او نیایند و «ضد» بتواند نه‌تنها در جشنواره چهلم بدرخشد بلکه در اکران عمومی نیز حاضر شود.

خبر ویژه

«کشتن خواجه» جایزه اسلم دنس را دریافت کرد

فیلم سینمایی «کشتن خواجه» ساخته عبد آپست جایزه بزرگ هیئت داوران Breakouts بیست‌وهشتمین جشنواره فیلم «اسلم دنس» را دریافت کرد. اکران در این جشنواره، اولین نمایش این فیلم در آمریکای شمالی بود. جشنواره فیلم «اسلم دنس» که قرار بود از ۲۰ تا ۳۰ دی برگزار شود، به دلیل شیوع کرونا نمی به تعویق افتاد و از هفت تا ۱۷ بهمن به‌صورت آنلاین برگزار شد. این جشنواره امسال بیش از هشت هزار فیلم از سراسر دنیا دریافت کرد و در نهایت حدود صد فیلم بلند و کوتاه را برای بخش‌های مختلف خود انتخاب کرد. در بخش مسابقه با نام رهایی (Breakout) هشت شش فیلم از ایران، آمریکا، آلمان، استرالیا و کانادا حضور داشتند که «کشتن خواجه» در نهایت جایزه اصلی این بخش را دریافت کرد. این فیلم مورد استقبال بسیار منتقدان آمریکایی قرار گرفت. فیلم «کشتن خواجه» در اولین نمایش جهانی‌اش در بخش مسابقه بیست‌ونهمین جشنواره فیلم شب‌های سیاه تالین به نمایش درآمد و بود و پس از آن در اولین نمایش آسیایی‌اش در پنجاه‌ودومین جشنواره بین‌المللی فیلم هند در کوا روی پرده رفت. بازیگران این فیلم ابراهیم عزیز، وحید راد، میثاق زارع، ایمان بسیم، سارا محمدی و مهسیما کباری هستند.

ادامه از صفحه اول

قیمت‌های دروغین

آحاد اقتصادی را نیز محدود و آنها را در جهت انتخاب «بهینه» سوق می‌دهد. چندوقتی است که طرح توزیع یارانه بنزین بین تمامی مردم در مرحله بررسی‌های آزمایشی و تصمیم‌گیری قرار دارد؛ چیزی که سعی دارد بد را جایگزین بدتر کند و به‌جای ۶۰ لیتر بنزین هزارو ۵۰۰ تومانی به صاحبان خودرو، ۱۵ یا ۲۰ لیتر بنزین هزارو ۵۰۰ تومانی به همه مردم را قالب کند و همه از مواهب قیمت دروغین بهره‌مند شویم. یک گام به پیش و دو گام به پس! همه آلوده شویم و دیگر شاید وجدان بیدار و صدای اعتراضی برنخیزد؛ چراکه همه آنگاه از این قیمت دروغین نفع می‌بریم و جزئی و بازیگری

آنچه دستگاه‌های بوروکراتیک «قیمت‌ساز» و سرکوب‌کننده قیمت‌های واقعی تولید می‌کنند، نه ارزش و اعتبار کالاها و خدمات بلکه «دروغ»‌های کوچک و بزرگی است که در قالب شبکه‌ای درهم‌تنیده آن دروغ بزرگ یعنی «نامحدودی منابع» و «هرچه می‌خواهی می‌توانی مصرف کنی» را به خورد جامعه می‌دهد. دروغی که ریشه در ناکارآمدی دولت‌ها در ترازکردن دخل‌وخرج‌شان دارد و اکنون با مصرف بی‌رویه و اضمحلال منابع ازجمله، کار را به بحران عظیم محیط‌زیستی در کشورمان کشانده است؛ درحالی‌که درک محدودیت منابع که در قالب «قیمت» متجلی می‌شود، حوزه انتخاب